



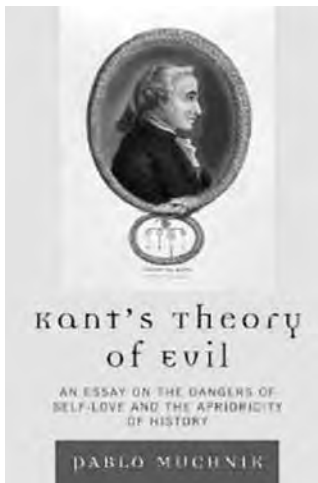
ایمانوئل کانت ۳

نظریهٔ شرّ کانت: در بابِ خطراتِ حُبِّ نفس و پیشینی بودن تاریخ

مصطفی امیری

اشاره: نوشتار حاضر نقدی است از دیود ساسمن (David Sussman) بر کتاب نظریهٔ شرّ کانت: در بابِ خطراتِ حُبِّ نفس و پیشینی بودن تاریخ Kant's Theory of Evil: An Essay on the Dangers of Self-love and the Apriority of History نوشتهٔ پابلو موچنیک (Pablo Muchnik) که در سال ۲۰۱۰ از سوی انتشارات لگزینگتن بوکس منتشر شده است.

کتاب ماه فلسفه



نظریهٔ شرّ کانت اثر پابلو موچنیک تلاشی بلندپروازانه و جذاب با هدف یافتن نوعی معنای اخلاقی برای طبیعت انسان است که فقط حکم جایگزین یا مصداق را برای مفهوم عامِ فاعلِ عاقل^۱ نداشته باشد. کار اصلی موچنیک آشتی دادن دو مفهوم ظاهراً ناسازگار از اهمیت اخلاقی طبیعت انسان است که کانت در آثار متأخرش مطرح می‌کند. کانت در بحث‌های تاریخی/انسان‌شناختی‌اش («ایدهٔ تاریخ عمومی»، «آغاز احتمالی تاریخ بشر»، «صلح دائم»، و سایر آثارش)، شرّ را در چارچوب طبیعت‌گرایانه، و غایت‌شناختی از نوع روسوئی‌اش تفسیر می‌کند. طبیعتِ ابناء بشر را با نوعی «جامعه‌پذیری غیراجتماعی»^۲ آکنده ساخته است که جدّ و جهد دیالکتیکی مدامی برای کسب احترام دیگران ایجاد می‌کند. این جدّ و جهد غالباً زشت است، ولی به تدریج ما را از حیوانات غیرمتفکر به موجوداتی مبدل می‌سازد که می‌توانند خود را اعضای آزاد و برابر یک جامعه اخلاقی جهان‌شمول بدانند.

کانت مفهومی به مراتب آگوستینی‌تر از شرّ در دین در حدود عقل تنها^۳ مطرح می‌کند. فرض بگیرید که هر انتخاب غیراخلاقی شخص باید ریشه در یک دستور^۴ بنیادین داشته باشد که برای استفادهٔ عام از آزادی‌اش از آن پیروی می‌کند. این دستور اهمیت نسبی دلمشغولی‌های اخلاقی و حُبِّ نفس را بر ایمان تعیین می‌کند، و بدین ترتیب «تمایل» اخلاقی کلی ما را مشخص می‌نماید. کسی که حُبِّ نفس را تابع اخلاقیات می‌کند، تمایل به خیر



ایمانوئل کانت

دارد؛ و کسی که عکسش را انجام می‌دهد، تمایل به شرّ. از آنجایی که مسئولیت این تمایل بر عهده خود ماست، پس این هم باید به طور آزادانه انتخاب شود. معهذاً، چون همین انتخاب خودسازنده^۶ است که اهمیتی را که به حُبّ نفس می‌دهیم تعیین می‌کند، پس حُبّ نفس فی‌نفسه نمی‌تواند توضیح بدهد که چرا اصلاً شخص به طور آزادانه تمایل به شرّ را انتخاب می‌کند.

در کتاب دین در حدود عقل تنه‌ا کانت این مسئله را مطرح می‌سازد که طبیعت انسان نوعی «شرّ بنیادین»^۷ در خود دارد که توضیح می‌دهد چرا ممکن است شخص آزادانه تصمیم بگیرد الزامات اساسی آزادی را تابع نوعی حُبّ نفس بکند. کانت معتقد است که هر چند شرّ بنیادین ذاتی انسان نیست، ولی ضرورتاً در همه انسان‌ها وجود دارد، «حتی بهترین‌شان». چنین شرّی را نمی‌توان ریشه‌کن کرد؛ فقط می‌توان از طرق مختلف بر آن فایق شد، ولی همیشه نوعی مقاومت در برابر الزامات اخلاقی همچون یک منبع بالقوه فساد در درون ما وجود دارد. کانت اصرار می‌ورزد که شرّ بنیادین مشخصه ناگزیر طبیعت انسان است، ولی مسئولیت اخلاقی آن بر عهده ماست، چرا که ما آزادانه آن را بر خود تحمیل و از آن پیروی می‌کنیم.

بخش عمده‌ای از مطالب کتاب نظریه شرّ کانت به این بحث اختصاص یافته که داشتن یک طبیعت اخلاقی

خاص چه معنایی برای انسان من حیث هی دارد، چرا باید نوعی مقاومت در برابر الزامات اخلاقی بخشی از طبیعت بشر باشد، و به رغم ناگزیر بودنش چرا هنوز باید مسئولیت آن را بر عهده خود بدانیم. مोजنیک به درستی معتقد است که ادعای کانت درباره طبیعت بشر ظاهراً در برگزیده شکاف موجود بین محض (پیشینی) و تجربی (پسینی) در سطحی است که مोजنیک آن را «شبه استعلایی» می‌نامد. مोजنیک مدعی است که برای حل این پارادوکس‌ها، باید بدانیم که کانت تا چه اندازه از فردگرایی روش‌شناختی بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق^۸ فراتر رفته است. انتخاب تمایل بنیادین چیزی است که هر انسانی به تنهایی انجام می‌دهد، ولی شرّ بنیادین چیزی است که یک نوع^۹ به منزله کل به طور آزادانه انتخاب می‌کند، و به همین خاطر در قبال آن مسئولیت جمعی دارد.



مोजنیک

متأسفانه مोजنیک واقعاً معنای این گفته را توضیح نمی‌دهد که «چه طور نوع فاعل اولیه انتخابی به این شیوه است»، و یا اینکه تصمیم آن چگونه ممکن است بر تصمیمات فرد اثر بگذارد بدون اینکه آزادی او را نقض کند. البته مسلماً حق با اوست که کانت در دین در

حدود عقل تنه‌ا به انسانیت به دیده نوعی فاعل جمعی نگاه می‌کند که وظایف و مسئولیت‌های متمایزی دارد، ولی این فقط پارادوکس‌ها را جابجا می‌کند بدون اینکه راه حلی برای آن ارائه بدهد. اگر اینکه یک فرد چگونه می‌تواند آزادانه در برابر قانون عقل آزاد خویش مقاومت کند یک معماست، پس اینکه چگونه نوعی از موجودات آزاد و عاقل می‌توانند به طور جمعی چنین کاری کنند هم به همان اندازه یک معماست.

مोजنیک استدلالی «شبه استعلایی» برای این مسئله ارائه می‌دهد که چرا باید نوعی «تمایل به شرّ» در وجود همه ما باشد، ولی استدلال او متکی بر تمایز میان فاعلیت فردی و نوعی نیست. در عوض، او معتقد است که ریشه شرّ در انسان‌ها را باید در استعداد ما برای «ردالت تدلیس» یافت. وقتی آنچه را که واقعاً نوعی آگاهی از فعالیت‌مان است در حکم تجربه چیزی متمایز و پیشینی نسبت به آن فعالیت جلوه می‌دهیم، در واقع مرتکب چنین تدلیسی شده‌ایم. مोजنیک می‌گوید که ما در حکم مخلوقات مستقل و خودمختار تلویحاً ملزم به اخلاقیات هستیم، و بنابراین هر عمل اخلاقی موفق برایمان لذت‌بخش است. این لذت در واقع همان تعیین یافتن و ابراز شدن اراده‌مان در سایه قانون است. متأسفانه، ما معمولاً این لذت را یکی از جوانب یا نتایج چنین تعینی نمی‌دانیم، بلکه آن را اصولاً مبنای آن تعیین می‌گیریم. یک شخص اخلاقی اصولاً از انجام وظیفه احساس لذت می‌کند، و به همین دلیل وسوسه می‌شویم که این نتیجه را بگیریم که مبنای تعهدات ما در خود همین لذت است.

البته مोजنیک در اینجا یک «توهم عملی» واقعی را شناسایی کرده است که می‌تواند در برخی دیدگاه‌های احساس‌گرا از اخلاق در کار باشد. با وجود این، نمی‌توان فهمید که استعداد برای این نوع تدلیس چگونه می‌تواند ادعاهای خاص کانت درباره شرّ بنیادین در طبیعت انسان را توضیح بدهد. شرّ بنیادین ما بنا به فرض چیزی است

مोजنیک

همچنین توجهی به

درک کانت از تکامل فضیلت،

و اینکه چگونه این تغییر

تدریجی در عادات و

احساساتمان می‌تواند

«انقلاب قلبی»

نفس‌الامری باشد

که اخلاقیات

از ما می‌طلبند،

نکرده است.



ایمانوئل کانت

که آزادانه می‌توانیم انتخاب کنیم، و مسئولیت کامل آن بر عهده خود ماست. به نظر می‌رسد تدلیسی که موچنیک توصیف می‌کند فقط نوعی آشفستگی فهم باشد، یعنی در واقع یک خطای عقلی و نه نوعی «انحراف طبیعی» که فعالانه و آگاهانه از آن تبعیت می‌کنیم. موچنیک پاسخ می‌دهد که «چیزی که در حریم درونی عقل عملی اتفاق می‌افتد، نمی‌تواند از ساختار تعهد، و در نتیجه، بار گناه بگریزد. از نظر کانت، خطایی که در ارتباط با تقدم لذت مرتکب می‌شویم، در واقع نوعی خودفریبی است.» به نظر می‌رسد که او در اینجا بر این نکته اصرار دارد که هیچ خطای عقلی بی‌غرض و محضی از حیث آنچه واقعاً برایمان اهمیت دارد، یا آنچه واقعاً داریم برایش عمل می‌کنیم، وجود ندارد. ولی حتی اگر این ادعا را بپذیریم، باز هم مشکل اصلی حل نمی‌شود. اگر تدلیس از لحاظ اخلاقی گناه باشد، زیرا خطایی معصومانه نیست، بلکه نوعی عدم‌عقلانیت بانگیزه است. پس باید انگیزه‌های آن را نیز توضیح بدهیم. از آنجایی که استعداد ما برای توهم عملی به اشتیاق برای اولویت بخشیدن به حُب نفس نسبت به اخلاقیات بستگی دارد، پیش‌فرض تدلیس همان مقاومت ذاتی در برابر عقل می‌شود که تدلیس قرار بود توضیح بدهد.

به رغم تلاش‌های موچنیک، به نظر می‌رسد که موضع کانت گرفتار دور است. شرّ بنیادین در حکم جنبه‌ای از طبیعت بشر، باید نقش چیزی شبیه یک تمایل روانی را که همیشه در درون ما وجود دارد، فرض بگیرد. این تمایل می‌تواند توضیح بدهد که چرا ما انتخاب‌های غیراخلاقی می‌کنیم، ولی آن وقت دیگر آزادی و بار مسئولیت معنایی پیدا نمی‌کند. از سوی دیگر، اگر بخواهیم شرّ بنیادین را مسئول انتخاب‌های غیراخلاقی مان بشناسیم، شرّ بنیادین باید به صورت فعالیتی جلوه کند که همیشه به طور «آزادانه» به آن می‌پردازیم. ولی آن وقت با توسل به شرّ بنیادین دیگر نمی‌توانیم سوءاستفاده اساسی مان از آزادی را توضیح بدهیم، زیرا چنین شرّی صرفاً همان خود سوءاستفاده خواهد بود.

موچنیک در آخرین فصل نظریه شرّ کانت به بحث درباره «انسان‌شناسی اخلاقی» کانت می‌پردازد، و بحث مفصل کانت در ارتباط با اینکه چگونه استعدادها متمایز ما، که آنها را قوای فعال آزاد می‌شناسیم، در شکل متحد‌فعلیت انسانی با یکدیگر جور و سازگار می‌شوند. موچنیک توجه خود را معطوف چیزی می‌کند که کانت سه «استعداد اساسی برای خیر» به موازات سه سطح «تمایل به شرّ» می‌نامد. موچنیک این ادعا را مطرح می‌سازد که ربطی تلویحی بین این استعدادها و آن تمایلات وجود دارد. به اعتقاد او هر تمایلی توضیح می‌دهد که چگونه یک استعداد خاص می‌تواند به فساد کشیده شود، و بر خلاف غایات اخلاقی طبیعی‌اش مورد استفاده قرار بگیرد. حیوانیت، انسانیت و شخصیت سه استعداد اساسی برای خیر هستند. موچنیک تعبیری روسویی برای هر کدام پیشنهاد می‌کند. حیوانیت نامی است که کانت بر مفهوم حُب نفس روسو می‌گذارد، نوعی مشغولیت به خود که بر مبنای نیاز به غذا، سکس، و تعامل اجتماعی شکل گرفته است. انسانیت مطابق با حُب به معنای واقعی کلمه است، و بر مبنای دلمشغولی ما به جلب احترام و ستایش دیگران شکل گرفته که یکی از عناصر اصلی «جامعه‌پذیری غیراجتماعی» ماست. شخصیت نیز در این مفهوم است که ما موجوداتی برابر، و از لحاظ اخلاقی مسئول هستیم که شأن و حیثیت بی‌چون و چرایی مستقل از هر گونه تفاوت‌های فردی داریم.

کانت در برابر این سه استعداد، سه نوع تمایل به شرّ قرار می‌دهد. ضعف اراده^۹ که ضعف اخلاقی اراده است، یعنی آمادگی ما برای تسلیم شدن در برابر وسوسه‌های حُب نفس به رغم تعهد صادقانه مان به اخلاقیات. خبث^{۱۰} بیانگر نوعی اکراه و تزلزل اخلاقی است. اگرچه حجیت قانون اخلاقی را قبول داریم، فقط وقتی واقعاً به انجام وظیفه مان می‌پردازیم که آن را در راستای خوشبختی خود ببینیم. فساد و تباهی^{۱۱} عمیق‌ترین سطح این تمایلات به حساب می‌آید که همان شرّ بنیادین مقاومت همیشگی در برابر قانون اخلاقی است، مقاومتی که به اعتقاد موچنیک در پشت ضعف اراده و خبث نیز وجود دارد.

کانت خواهش‌هایی که حیوانیت را تشکیل می‌دهند، اساساً بد نمی‌داند، بلکه بالعکس اصرار می‌ورزد که باید این نیازها را جدی بگیریم، و اینکه نباید این خواهش‌ها را طوری برآورده سازیم که «غایات طبیعی» آنها برآورده نشود یا به بیراهه برود. موچنیک معتقد است برای اینکه شهوات سالم ما برای غذا و سکس به «رذایل طبیعی» شکم‌بارگی و شهوت‌پرستی جنسی مبدل شود، ضعف اراده باید در کار باشد، و نوعی خودفریبی آن را حفظ کند. بنا به فرض، برای اینکه این شهوات فاعل را وسوسه کند، او باید از قبل خود را درباره الزامات واقعی اخلاقیات، یا آنچه واقعاً به دنبال آن است، فریب بدهد. اگر او به وضوح با این حقیقت مواجه شود که اخلاقیات چنین لذاتی را قبیح می‌شمرد، مسلماً چنین وسوسه‌هایی جاذبه خود را از دست خواهد داد.

موچنیک همچنین معتقد است درست همان گونه که ضعف اراده دلیل فساد و تباهی رابطه ما با حیوانیت مان

نظریه شرّ کانت
یک نقص بزرگ دارد.
بحث کانت درباره
انفعالات نفسانی،
که نوع خاصی از
تمایلاتی هستند و
می‌توانند با اخلاقیات
در حکم حجیت نهایی
برای اراده مان رقابت کنند،
اصلاً بررسی
نشده است.



ایمانوئل کانت ۳

است، خبث نیز دلیل فساد و تباهی انسانیت ماست. فاعل خبیث وقعی به اخلاقیات نمی‌گذارد، ولی در اینجا نوعی حُب نفس اذعان نشده وجود دارد که واقعاً انتخاب‌های او را هدایت می‌کند. کانت معتقد است که این خودفریبی به واسطه اتخاذ نگاه بیرونی به خودمان ممکن می‌شود، بدین معنا که تا زمانی که فاعل خبیث به گونه‌ای عمل می‌کند که از نگاه بیرونی رفتار پسندیده و درستی است، قطع نظر از انگیزه‌های واقعی‌اش، از لحاظ اخلاقی از دست خودش راضی خواهد بود. موچنیک می‌گوید که در خبث همان نوع وابستگی به آرای دیگران وجود دارد، که در بالاترین سطحش، رقابت سودمند ما را به رداییلی چون حسادت، ناسپاسی، و لذت بردن از بدبختی دیگران مبدل می‌سازد. با وجود این، کانت هرگز نمی‌گوید که ضعف اراده مستلزم نوعی خودفریبی است، و یا اینکه فقط به شهوات طبیعی ما مربوط می‌شود. ضعف اراده می‌تواند در هر نوع دلمشغولی غیراخلاقی متظاهر شود، از جمله آنهایی که وابسته به ایده‌آل‌های متأثر از فرهنگ و نوع نگاه به خود است. پیش‌فرض استدلال‌های موچنیک این است که کانت معتقد بود هرگاه یک فاعل اخلاقی صادق ببیند که برآوردن تمایلی صواب نیست، همه علاقه خود را به آن از دست می‌دهد. البته مسلماً کانت گمان داشت که این نوع تأثیرپذیری مشخصه فاعلانی است که به فضیلت کامل رسیده‌اند. ولی در عین حال، او معتقد بود که چنین فضیلتی دست نیافتنی است، و فقط می‌توان به طور تقریبی به آن نزدیک شد. از آنجایی که هرگز نمی‌توانیم به فضیلت کامل دست پیدا کنیم، تعهد صادقانه اخلاقی هم عاری از امکان و سوسه نخواهد بود. نیازی به خودفریبی نیست؛ پیش‌فرض ضعف اراده این است که بیشتر از یک چیز برایمان مهم است، و اینکه ما آزاد هستیم.

پیوند خبث با فساد و تباهی انسانیت نیز قدری زورکی به نظر می‌رسد. مسلماً آن نوع خودفریبی که خبث متکی به آن است، فقط وقتی ممکن است که چگونگی نگاه دیگران برایمان مهم باشد، یعنی نگرشی که در سطح انسانیت شکل می‌گیرد. ولی طبق توصیف کانت، شخص خبیث برایش مهم نیست که اعمالش چه قدر قابل ستایش به نظر می‌رسند، بلکه فقط دلمشغول «قانونی» بودن رفتارش است. شخص خبیث فقط تا زمانی از دست خودش راضی است که قطع نظر از انگیزه‌های واقعی‌اش، هیچ شخص دیگری در موقعیتی نباشد که او را سرزنش کند. به نظر می‌رسد که خبث ربطی به دلمشغولی‌های خاص انسانیت ندارد، بلکه ابعاد قانونی خود دیدگاه اخلاقی است که بر آن تأثیر می‌گذارد.

نظریه شر کانت یک نقص بزرگ دارد. بحث کانت درباره انفعالات نفسانی، که نوع خاصی از تمایلاتی هستند و می‌توانند با اخلاقیات در حکم حجیت نهایی برای اراده‌مان رقابت کنند، اصلاً بررسی نشده است. موچنیک همچنین توجهی به درک کانت از تکامل فضیلت، و اینکه چگونه این تغییر تدریجی در عادات و احساساتمان می‌تواند «انقلاب قلبی» نفس‌الامری باشد که اخلاقیات از ما می‌طلبد، نکرده است. با وجود همه اینها، نظریه شر کانت، کاری پرمحتوا و تفکرانگیز است که مستقیماً به شرح و تفسیر برخی از مهمترین و پیچیده‌ترین مسائل اخلاق کانت و روانشناسی اخلاق می‌پردازد. مسلماً حق با موچنیک است که کانت در آثار متأخرش به دنبال راهی برای توضیح تجربه اول شخصی از زندگی انسان بود که نه نوعی روانشناسی طبیعت‌گرایانه باشد و نه بخشی از مابعدالطبیعه محض فاعل عاقل. کانت هرگز نتوانست این مسئله را حل کند، ولی نظریه شر کانت راهی نشان می‌دهد که می‌توانیم، بر مبنای بینش کانتی، امیدی به حل این مسئله پیدا کنیم.

پی نوشت‌ها

1. rational agent.
2. unsociable sociability.
3. *Religion Within the Boundaries of Mere Reason*.
4. maxim.
5. self-constituting.
6. radical evil.
7. *Groundwork for the Metaphysics of Morals*.
8. species.
9. frailty.
10. impurity.
11. depravity.